

تأمل بر مواجهه سیاسی و مذهبی اسماعیلیان نزاری با خوارزمشاهیان

• مهدی خلیلی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)

mahdikhalili57@yahoo.com

• مهدیه تورانی علیزاده

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی شهرری

سید مهدی احمدی فر

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه مذاهب اسلامی

smaf6805@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۱۲

چکیده

در این مقاله نحوه مواجهه سیاسی و مذهبی علاءالدین محمد سوم، پیشوای اسماعیلی الموت و جلال‌الدین خوارزمشاه در فاصله سالهای ۶۱۸ق تا ۶۲۸ق بررسی شده است. قبل از این دوران یورشهای مغولان باعث از هم پاشیده شدن حکومت خوارزمشاهیان گردید و در دوران مورد بحث، جلال‌الدین می‌کوشید که در مقابل مغولان ایستادگی نماید. از سویی اسماعیلیان الموت نیز قبل از این، رسولی را نزد مغولان فرستاده و اظهار ایلی نموده بودند. نزاریان در این دوره شرایط مناسب‌تری را نسبت به خوارزمشاهیان داشتند و با تغییر مذهب خود و نزدیکی به خلفای عباسی و در مواجهه با مغولان، سیاست گفتگو و مدارا را انتخاب کردند و در صد بودند که با آنان برخورد نظامی نداشته باشند. از سویی تزلزل دولت خوارزمشاهی باعث شد که اسماعیلیان از این موقعیت استفاده نموده، گاهی با ارسال سفیر و ایجاد روابط دیپلماتیک و گاهی با ارسال فداییان خود و ایجاد فضای رعب و وحشت، راهبردهای اساسی خود را در مناسبات سیاسی خود با خوارزمشاهیان دنبال نمایند.

کلیدواژه‌ها: اسماعیلیان الموت، مواجهه سیاسی و مذهبی، خوارزمشاهیان، علاءالدین محمد سوم، جلال‌الدین خوارزمشاه، مغولان.



۳۶

مطالعات قرآنی و اسلامی
شماره ۳۵ - بهار ۱۳۹۲

سال پنجم

مقدمه

هجوم مغولان به سرزمینهای اسلامی، نتایج سیاسی، مذهبی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گسترده‌ای در پی داشت. در نخستین مرحله هجوم که در سال ۶۱۶ق آغاز شد، در گستره فلات ایران، حکومت خوارزمشاهی در معرض تهدیدی اساسی قرار گرفت و در تداوم همین یورشها، یکسره از میان رفت. قدرت سیاسی دیگری نیز در معرض این یورش و نتایج ویرانگر آن قرار داشت، اما با در پیش گرفتن سیاستی آشتی‌جویانه، از آسیب این یورشها در امان ماند. اسماعیلیان ایران به رهبری جلال‌الدین حسن سوم (حک: ۶۰۷-۶۱۸ق)، نخستین حکومت مسلمان بودند که پس از عبور مغولان از جیحون، با ارسال سفیر، فرمان‌برداری آنان را پذیرفتند. همین اقدام آنان سبب شد که در شرایطی که خراسان و عراق دستخوش یورشهای ویرانگر و خانمان‌سوز قرار گرفته بود و شدیدترین ضربه‌ها بر پیکر حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن وارد می‌شد، قلاع اسماعیلیه از آسیب در امان بماند و حدود چهار دهه دیگر هم به حیات خود ادامه دهد. حکومت اسماعیلی الموت در دوران یورش مغولان به ایران شرایط پیچیده‌ای را پیش رو داشت. با در هم شکسته شدن حکومت خوارزمشاهی و ضعف قدرت سیاسی و نظامی جلال‌الدین خوارزمشاه، نزاریان در صدد توسعه قدرت و گسترش قلمرو برآمدند. در این آشفتگی سیاسی، سیاست الموت در مواجهه با حاکمان روزگارشان چندان ساده نبود. با مطالعه منابع تاریخی و تحلیل رویکرد نزاریان در دوران مورد بحث، اسماعیلیان دو برنامه را در دستور کار خود قرار دادند: سیاست نزاریان در مرحله اول بر پایه مدارا، همکاری و ایجاد روابط دیپلماتیک قرار داشت و جایی که این سیاست به نتیجه نمی‌رسید، آنان شیوه برخورد را در پیش گرفته و از نیروی فداییان خود در راستای نیل به اهدافشان استفاده می‌نمودند و در

اجرای هردو برنامه نیز نیم‌نگاهی به توسعه قلمرو خود داشتند. اسماعیلیان و خوارزمشاهیان ارتباط و مناسبات سیاسی زیادی را در سالهای متمادی داشتند، اما با توجه به تراکم و تحرک بسیار بالای این مناسبات در فاصله سالهای ۶۱۸ق (آغاز حکومت علاءالدین محمد) تا ۶۲۸ق (سقوط کامل دولت خوارزمشاهی)، این مقطع ۱۰ ساله موضوع پژوهش این نوشتار قرار گرفته است. بنابراین، پرسش اساسی مقاله حاضر این است که اسماعیلیان الموت در این شرایط پیش آمده جدید در طی سالهای ۶۱۸ تا ۶۲۸ق برای ایجاد نفوذ و گسترش قلمرو و اعتقادات مذهبی خود چه سیاست نظامی - مذهبی را در مواجهه با خوارزمشاهیان در پیش گرفتند و چگونه عمل کردند؟ بازگشت به اسلام و پیوند با حکومت‌های اسلامی و کسب مشروعیت دینی و سیاسی به واسطه ارتباط با خلیفه عباسی چه تأثیری بر روابط با خوارزمشاهیان گذاشت؟ برای بررسی علمی این پرسش، فرضیه ذیل مطرح است:

حکومت اسماعیلی الموت در مناسبات خود با خوارزمشاهیان در طی سالهای ۶۱۸ تا ۶۲۸ق از دو ابزار گفتگوی سیاسی و اقدامات نظامی استفاده کردند. اسماعیلیان نزاری الموت در ابتدا اطاعت خود را نسبت خوارزمشاه اعلام کردند و نام وی را در خطبه آوردند، اما اندکی بعد به مصلحت خویش دیدند که بهتر آن است به خلیفه بیبوندند و رابطه خود را با خوارزمشاه تغییر دهند؛ زیرا قصد ایشان از بازگشت به اسلام و پیوند با حکومت‌های اسلامی کسب مشروعیت دینی و سیاسی بود و این نتیجه‌ای بود که به واسطه ارتباط با خلیفه حاصل می‌شد. از همین رو، با سیاست‌های خلیفه ناظر بر بیرون راندن خوارزمشاهیان از عراق عجم همراه گشت. به ویژه آنکه پس از مقدم داشتن علم اسماعیلیان در مراسم حج، روابط امام اسماعیلی و سلطان خوارزمشاه رو به تیرگی نهاد.

در تدوین این نوشتار از شیوه کتابخانه‌ای استفاده شده





و به اطلاعات منابع و مآخذ استناد گردیده است. در این پژوهش تا حد امکان سعی شده است تا در مرحله اول اطلاعات مورد نیاز گردآوری و پس از استخراج داده‌های مورد نیاز برای پژوهش حاضر، مطالب مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار گیرد. بر این اساس محتوای پژوهش توصیفی - تحلیلی می‌باشد.

منابع مهم مورد استفاده در پژوهش از این قرار است: ۱. *الکامل فی التاریخ*، اثر عزالدین بن اثیر: این اثر که در سال ۶۲۸ق تألیف شده است، نظر مثبتی نسبت به مغولان و همچنین اسماعیلیان ندارد و با موضوعی خصمانه نسبت به آنها نگارش یافته است. این اثر کوشیده است حکومت‌های عباسیان و خوارزمشاهیان را در برابر اسماعیلیان دارای قدرت و عظمت، ترسیم نماید و برخی از حوادثی را که مرتبط با روابط میان خوارزمشاهیان و اسماعیلیان است، ذکر می‌نماید که در هیچ منبع دیگری به آن اشاره نشده است که این سخنان با نگرش وی ارتباط محکمی دارد که به آن پرداخته خواهد شد. اما با این حال، اطلاعات وی نسبت به نزاریان خود زاویه‌ای مهم نسبت به چگونگی روابط نزاریان در دوره مورد بحث فراوی این مقاله گشوده است.

۲. *سیرت جلال‌الدین مینکبرنی*، اثر شهاب‌الدین محمد خرندزی نسوی: آن را در سال ۶۳۹ق به رشته تحریر درآورده است. وی اثر ابن‌اثیر را خوانده و از آن به خوبی یاد کرده است. اما چون او منشی جلال‌الدین خوارزمشاه بوده و در سفرها و جنگ و گریزها جلال‌الدین را همراهی نموده است، اثرش از اهمیت بالایی برخوردار می‌باشد. او خود شاهد بسیاری از وقایع مهم این دوره بوده و حتی به عنوان نماینده جلال‌الدین خوارزمشاه به الموت رفت و با علاء‌الدین محمد سوم پیرامون مسائل مورد اختلاف مذاکره نمود. نظر وی نسبت به جلال‌الدین خوارزمشاه بسیار جانب‌دارانه است و نسوی در تلاش است خود را محور همه مسائل مطرح نماید. اما نظر او

نسبت به اسماعیلیان به اندازه ابن‌اثیر خصمانه نیست. بنابراین در بررسی روابط سیاسی میان نزاریان و خوارزمشاهیان هیچ اثری به اندازه این منبع دارای ارزش و اهمیت نمی‌باشد.

۳. *تاریخ جهانگشا*، اثر عطاملک جوینی: این اثر در سال ۶۵۸ق در زمان یورشهای مغولان نگاشته شده است. جوینی در این اثر نسبت به مغولان جانب‌داری نموده و نگرش دشمنانه‌ای نسبت به اسماعیلیان داشته است. نکته مهم اینکه مطالب وی در مورد اسماعیلیان مرجع همه کسانی است که بعد از او در این زمینه دست به نگارش زده‌اند. آثاری چون *جامع التواریخ*، *تاریخ گزیده*، *تاریخ و صاف و زبده التواریخ*، تلخیص و یا دگرگون شده مطالب جوینی هستند.

نگاهی به شخصیت و حکومت علاء‌الدین محمد سوم

پس از مرگ جلال‌الدین حسن در سال ۶۱۸ق تنها پسرش علاء‌الدین محمد در نه سالگی به حکومت رسید و بنابر وصیت پدر، اختیار امور در دست وزیرش عمادالدین محتشم بود. لوئیس متذکر شده است که در سالهایی که نظارت بر حکومت با این وزیر بود، سیاست آشتی و همزیستی با جهان اهل‌تسنن حفظ شد.^۱

مطالبی که جوینی درباره شخصیت علاء‌الدین ارائه می‌نماید، خصمانه و بسیار حقارت‌آمیز است. وی علاء‌الدین را کودکی «پرورش و تأدیبی نیافته» معرفی می‌کند. هرچه آن «کودک نادان» می‌کرد، اسماعیلیان نیز تأیید می‌کردند و «تأدیب و نصیحت و ارشاد او را در اعتقاد مذموم خویش جایز نداشتند»^۲ به نظر جوینی او راه و رسم پدرش را کنار گذاشت و «بنیادها که پدرش نهاده بود، مضمحل شد» و افرادی هم که در زمان پدرش از روی ترس به اسلام اهل‌سنت گرویده بودند، به کیش اسماعیلیان

۱. *تاریخ اسماعیلیان*، ص ۱۱۹.

۲. *تاریخ جهانگشا*، ج ۳، ص ۳۴۹.



نشود و درباره آن مطلبی ننویسد. مسائل دیگری هم که پیرامون شخصیت علاءالدین در گزارش جوینی آمده در آثار دیگر نویسندگان که حتی اکثر آنان اهل تسنن نیز بوده‌اند،^۷ نیامده است. این مطلب بیانگر آن است که گزارش جوینی تنها در آثار نویسندگانی که از وی تقلید صرف نموده‌اند و موضع مستقلی ندارند، تکرار گردیده است.^۸ همچنین گزارش جوینی در آثار نسوی و ابن‌اثیر نیز نیامده است. اما آنچه از گزارش منابع به دست می‌آید که به نظر درست می‌نماید، گرایش علاءالدین به ساده‌زیستی است. حتی وی با دیگر مردم عامی برای جمع‌آوری علوفه از قلعه الموت پایین می‌آمد.^۹ جوینی این منش وی را نیز به تمسخر گرفته است و او را به خاطر اشتغال به دامداری تحقیر می‌کند.^{۱۰} از ویژگیهای دیگر علاءالدین گرایش به تصوف است. وی مرید شیخ جمال‌الدین گیلی بود و خطاب به مردم قزوین می‌گفت: «اگر نه وجود او بودی، خاک قزوین به توبره اسبان به قلعه الموت آوردمی».^{۱۱}

دوران حکومت علاءالدین محمد مصادف با هجوم مغولان به ایران و از هم پاشیده شدن حکومت خوارزمشاهیان است. در این دوران جلال‌الدین فرزند علاءالدین محمد خوارزمشاه می‌کوشید که در برابر مغولان ایستادگی نماید. از سویی خلافت عباسی نیز علیه خوارزمشاهیان دست به تحرکاتی می‌زد. در این میان اسماعیلیان از شرایط مناسب‌تری برخوردار بودند؛ زیرا قبل از این جلال‌الدین حسن سفیری نزد مغولان فرستاده و اظهار ایللی نموده بود. از سویی نیز اسماعیلیان از اختلافات میان جلال‌الدین خوارزمشاه و خلافت عباسی در جهت بسط قدرت و گسترش

بازگشتند و «باز با سر الحاد و بی‌دیانتی رفتند».^۳ نکته دیگری که جوینی روی آن تأکید دارد، بیماری جسمانی علاءالدین است. به گفته وی «دماغش به خلل رسید» و اندکی بعد «مالیخولیا پدید آمد» و بر اثر خون‌ریزی زیاد، دیوانه‌ای بود که اهالی از آن باخبر بودند.^۴ جوینی از بی‌اطلاعی وی در مسائل دولت سخن می‌راند و از طرفی نیز متذکر می‌شود که کسی نمی‌توانست برخلاف نظر علاءالدین صحبت کند و از امور مملکت مسئله‌ای که موجب ناراحتی او باشد، چیزی به او نمی‌گفتند: «اخبار اندرون و بیرون ملک و احوال دولت و دشمن از وی پنهان می‌داشتند».^۵ به نظر می‌رسد از دلایل اصلی این کینه، همسویی علاءالدین و خلیفه عباسی در جهت مقابله با مغولان باشد؛ آنچه که مبین این امر است، اتفاق نظر این دو حکومت در موارد متعددی است که همه آنها حول مقابله با ستیزه‌ها و چیرگی امرا و عمال مغولان و مقاصد جهان‌جویانه آنان بود. گزارشهایی در دست است که نشان می‌دهد علاءالدین محمد راه مسالمت با مغولان را به کناری نهاد و چون خود را نیرومندترین حاکم ایران پس از مرگ جلال‌الدین خوارزمشاه می‌دید، اقدامات تعرضی را علیه کارگزاران و ایلچیان مغول و راههای تجاری گسترش داد.^۶

بسیاری از مطالبی که جوینی با نگرش دشمنانه درباره علاءالدین محمد آورده است، دور از واقعیت می‌نماید؛ زیرا اولاً؛ دیوانگی علاءالدین که جوینی دلیل آن را خون‌ریزی شدید می‌داند، صحیح نیست. ممکن است خون‌ریزی شدید باعث مرگ فرد گردد، اما باعث دیوانگی نخواهد شد. ثانیاً؛ اگر علاءالدین دیوانه بود و بیماری مالیخولیا داشت، نسوی در زمان دیدار با او در الموت غیرممکن بود که متوجه آن

۳. همان.

۴. همان، ج ۳، ص ۳۵۰.

۵. همان، ج ۳، ص ۳۵۲.

۶. تاریخ کامل، ج ۹، ص ۳۷۹؛ تاریخ جهانگشا، ج ۲، ص ۲۳۲؛ ج ۳،

ص ۲۷۶.

۷. مانند ابن‌اثیر در تاریخ کامل.

۸. جامع التواریخ، صص ۱۴۴-۱۴۶؛ زیادة التواریخ، صص ۲۱۸-۲۲۴.

۹. سیرت جلال‌الدین مینکیرنی، ص ۲۰۹.

۱۰. تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۳۴۹.

۱۱. جامع التواریخ، ص ۱۴۶.



نفوذ و قلمرو خود استفاده می‌نمودند. اندکی پیش از این خواجه نصیرالدین طوسی نیز در یکی از آثار خود به آرزوی نزاریان برای توسعه قلمرو خود سخن گفته است.^{۱۲} در این دوران نزاریان در تلاش بودند با ارسال سفیر مسائل خود را حل و فصل نمایند و چنانچه این روش نتیجه نمی‌داد، از نیروی فداییان خود استفاده می‌نمودند و نیم‌نگاهی نیز به آشفتگی اوضاع و بهره‌برداری از این شرایط در جهت توسعه قلمرو خود داشتند.

سرانجام علاءالدین پس از ۳۵ سال حکومت در سال ۶۵۳ق کشته شد. اگرچه حسن مازندانی را به عنوان قاتل شناختند و او را به قتل رساندند، اما برخی منابع نیز از دست داشتن خورشاه، جانشین و فرزند وی در قتل علاءالدین سخن گفته‌اند.^{۱۳}

آغاز تغییر در مناسبات علاءالدین با خوارزمشاهیان

روابط میان اسماعیلیان با خوارزمشاهیان در فضای کمابیش مناسبی قرار داشت و حتی اسماعیلیان کمکهایی را نیز نسبت به جلال‌الدین خوارزمشاه داشتند. اما وقوع حادثه‌ای می‌رفت تا این مناسبات را بر هم زند. جلال‌الدین خوارزمشاه قسمتهایی از خراسان را به رسم اقطاع به اورخان داد. عمال اورخان تعدیاتی در شهرهای مجاور چون تون و قاین به اهالی اسماعیلی داشتند. نزاریان یکی از بزرگان اسماعیلی را به نام کمال به رسالت نزد جلال‌الدین فرستادند و کمال از اعمال نواب اورخان شکایت کرد. سلطان محکمه‌ای تشکیل داد و وزیر خود شرف‌الملک را مأمور رسیدگی به این قضیه کرد. کمال از بی‌تفاوتی اورخان و عدم حسن نیت شرف‌الملک خشمگین شد و اورخان را در صورت ادامه تعدیها به مرگ تهدید کرد. اورخان نیز در پاسخ، نیروی نظامی خود را به رخ کشید: «اینک خنجرهای ما، گذشته از این شمشیرهای فراوان داریم که تیزتر

و آبدیده‌تر و مرگبارتر است. شما علیه این سلاحها کاری نتوانید کرد». سفیر بدون اخذ نتیجه‌ای جلسه را ترک کرد. چیزی نگذشت که نزاریان به تهدید خود عمل نموده و اورخان را در بیرون شهر گنجه به قتل رساندند. سپس فداییان با کاردهای کشیده به شهر آمدند و به دنبال شرف‌الملک وزیر می‌گشتند و چون وی را نیافتند، یکی از خدام وی را زخمی نمودند و با صدای بلند نام علاءالدین را تکریم می‌کردند: «ما قربان علاءالدینیم» و «علاءالدین را عمر باد». این اقدام نزاریان نشان داد که آنان ابتدا سیاست گفتگو را در پیش می‌گیرند و چنانچه این روش به نتیجه دلخواه آنان منجر نشود، خنجرهای تیز آنان به کار گرفته خواهد شد.

گزارش ابن‌اثیر درباره ماجرای قتل اورخان اغراق‌آمیز است. به روایت او سلطان به انتقام قتل اورخان قلمرو دولت اسماعیلی از حدود الموت تا گرد کوه را به آتش و خون کشید و کشتار عظیمی کرد و زنان و فرزندان اسماعیلیان را به اسارت گرفت و اموالشان را به غارت برد. ابن‌اثیر اضافه می‌کند که پس از یورش مغولان، قلمرو حکومت اسماعیلیان افزایش یافته و آزارشان بر مسلمانان زیاد گشته است، ولی تهاجم سپاه خوارزمشاه صدمات شدیدی بر آنان وارد ساخت و آتش حرصشان را فرو نشاند.^{۱۵} باید در نظر داشت که اگر جلال‌الدین خوارزمشاه چنین اقدامی نموده بود، جوینی به دلیل تنفر و خصومتی که با نزاریان داشت و نسوی نیز به دلیل همراهی با جلال‌الدین و نگاه جانب‌دارانه‌اش نسبت به وی، از نگارش چنین اتفاقی دریغ نمی‌نمود. بنابراین به نظر می‌رسد گزارش ابن‌اثیر از پایه و اساس منطقی برخوردار نباشد.

تفوق دیپلماتیک اسماعیلیان

در اثنای ماجرای قتل اورخان نزاریان ابتکار عمل را

۱۲. تصورات، ص ۱۴۷.

۱۳. تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۲۵۷؛ تاریخ‌گزیده، ص ۵۲۵.

۱۴. نقشه‌المصدر، ص ۱۶۳.

۱۵. تاریخ کامل، ج ۲۷، ص ۷۹.

در این مناسبات در دست داشتند و سفیر دیگری به نام بدرالدین احمد را از الموت نزد سلطان جلال‌الدین فرستادند. ارسال این سفیر به جهت تسویه موضوع مورد اختلاف شهر دامغان بود. بدرالدین احمد زمانی که به بیلقان رسید، از مرگ اورخان و کشته شدن اسماعیلیان - قاتلان وی - باخبر شد و مردد بود که به مأموریت خود ادامه دهد، یا بازگردد. نامه‌ای به شرف‌الملک وزیر نوشت و از این طریق شرایط و اوضاع دربار سلطان را جوینا شد. وزیر که از سوء قصد جدیدی از سوی نزاریان در بیم بود، به بدرالدین پاسخ داد که مأموریت خویش را پیگیری نماید و به وی قول مساعد داد که همکاری لازم را در انجام مطالبات وی داشته باشد: «هرچه زودتر بباید تا به مقاصد مراجعت کند».^{۱۶} سرانجام مذاکراتی صورت گرفت و معاهده‌ای بدین مفاد به نفع نزاریان الموت منعقد شد: ۱. خوارزمشاه از شهرهای متعلق به اسماعیلیان دست بردارد. ۲. سیطره اسماعیلیان بر دامغان محترم داشته شود، مشروط به اینکه هر سال مبلغ ۳۰ هزار دینار به عنوان خراج شهر به خزانه سلطان فرستاده شود. ۳. بدرالدین احمد به عنوان سفیر در دربار خوارزمشاهیان باقی بماند.^{۱۷} در گزارش نسوی بر این نکته تأکید شده است که اسماعیلیان یک سفیر دائمی در دربار سلطان داشته باشند. این توافق و دیگر مواد معاهده از دوره جدیدی در روابط میان حکومت الموت و خوارزمشاهیان حکایت دارد. بدرالدین احمد بعد از فتوحات سلطان در گرجستان همراه با وی از گنجه به آذربایجان آمد و در دربار مستقر شد. رسول الموت در مجالس خصوصی شرف‌الملک شرکت می‌کرد. در یکی از این مجالس «در اثنای مجلس شراب»، به شرف‌الملک گفت که عده‌ای اسماعیلی در سپاه شما و در خدمت تو و سلطان گمارده شده‌اند. به درخواست شرف‌الملک اسماعیلیان را به حضور فراخواندند. یکی از فداییان

به وزیر گفت: «من فلان جا بر تو فرصت یافته بودم، لیکن منتظر فرمان بودم»، وزیر که سخت به هراس افتاده بود، سخنانی گفت که نشانگر نفوذ مؤثر اسماعیلیان در دربار سلطان جلال‌الدین بود: «من همان‌گونه که بنده سلطانم، بنده علاء‌الدین نیز هستم، از من چه تقصیر سر زده که شما قصد جان من دارید».^{۱۸} سلطان دستور داد که آن پنج فدایی را سوزانده و کسی که آنان را به خدمت گرفته بود، نیز بکشند. از این طریق قصد داشت که اقتدار خود را خدشه‌ناپذیر نشان دهد. به نظر می‌رسد آشکار نمودن نفوذ جاسوسان اسماعیلی در دستگاه حکومت سلطان خوارزمشاه یک نقشه از پیش طراحی شده باشد، تا یک اشتباه سیاسی توسط بدرالدین احمد؛ زیرا پس از سوزانده شدن پنج فدایی، اسماعیلیان به کین‌خواهی آنان برنخاستند و می‌کوشیدند با ایجاد اهرمهای سیاسی مؤثر، خوارزمشاه را برای دادن امتیاز تحت فشار قرار دهند.^{۱۹}

پس از سوزانده شدن پنج فدایی، سفیر دیگری از الموت به بردع نزد شرف‌الملک آمد و او را تهدید کرد که باید در ازای هریک از مقتولان اسماعیلی، ۱۰ هزار دینار به عنوان خون‌بها بپردازد. شرف‌الملک با احترام «از امثال و اقربان خود حظ وافر مخصوص کرد و تشریف فاخر بداد» و آمیخته به ترس با پیام حکمران الموت موافقت کرد، تا در مبلغ خراجی که اسماعیلیان می‌بایست از بابت دامغان پرداخت کنند، تا مدت پنج سال، ۱۰ هزار دینار کم کنند.^{۲۰} بنابراین ۵۰ هزار دینار دیه در مدت زمان پنج سال به اسماعیلیان پرداخت می‌شد. بدین ترتیب نزاریان در تحمیل قدرت و نفوذ خود به خوارزمشاهیان گامی دیگر به پیش رفتند. نسوی ترس و ضعف وزیر را عامل اعمال قدرت اسماعیلیان معرفی می‌کند. اما

۱۸. همان.

۱۹. تاریخ اسماعیلیان در ایران در سده‌های ۵ تا ۷ ق،

صص ۸۷۰ و ۸۷۱.

۲۰. نفقه المصدر، صص ۱۶۵.

۱۶. نفقه المصدر، صص ۱۶۴.

۱۷. همان، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.





تکاپوی سیاسی اسماعیلیان عامل برتری آنان بود. چنانچه در رویدادهای پس از این نیز در برخورد با خوارزمشاهیان شاهد موضعی برتر خواهیم بود.

علاءالدین محمد، حکمران نزاری در ظاهر برای نشان دادن حسن نیت خود، ولی در باطن برای اینکه قدرت خود را به رخ خوارزمشاه بکشد، تعدادی از فداییان را با سفیری ویژه نزد جلالالدین فرستاد تا وی از آنان برای نابودی دشمنان خویش استفاده کند: «سلطان هر جا که دشمنی دارد بدیشان گوید تا بروند و به قتل آورند». اما خوارزمشاه تصمیم به بازگرداندن این فداییان گرفت؛ زیرا مشاوران سلطان به وی در پذیرش این فداییان هشدار دادند که مبادا آنان اخبار دستگاه سلطان را به پیشوایان برسانند و جبهه‌بندی نزاریان را خطرناک‌تر نماید و به این نتیجه رسیدند که اگر علاءالدین مایل به از بین بردن دشمنان او است، وی خود آنان را می‌شناسد و می‌تواند با از بین بردنشان صداقت خود را نشان دهد: «دوست و دشمن بر علاءالدین پوشیده نیست، اگر او را چنین نیتی هست، از پیش خود بفرستد».^{۲۱}

اما اندکی بعد رویدادی تازه در روابط دو حکومت رخ داد که نشان داد اسماعیلیان در پیشنهاد خود صادق نبوده‌اند و مقاصد دیگری داشتند. نزاریان دو تن از مخالفان جلالالدین خوارزمشاه را در پناه خود گرفتند؛ یکی پسر اتابک مظفرالدین ازبک و دیگری غیاث‌الدین، برادر خوارزمشاه. غیاث‌الدین با ترک سپاه برادرش در اصفهان سبب شکست جلال‌الدین از مغولان شد و چون از سلطان هراسان بود، به خوزستان رفت تا در پناه خلیفه قرار بگیرد. اما خلیفه وی را نپذیرفت. غیاث‌الدین از آنجا نزد علاءالدین محمد اسماعیلی رفت و در پناه او قرار گرفت.^{۲۲} خوارزمشاه که در تعقیب برادرش بود، از حکمران الموت خواست تا برادرش را تسلیم وی کند. علاءالدین نیز به وساطت

میان دو برادر برخاست و بدین بهانه که غیاث‌الدین به الموت پناه آورده و سلطان‌زاده است، از تسلیم او خودداری کرد، ولی ضمانت کرد که تا نزد وی است، او را از تعرض به بلاد سلطان مانع گردد. سلطان این تعهد را پذیرفت و نیرویی را پیرامون الموت به جا گذاشت تا از خروج غیاث‌الدین جلوگیری کند.^{۲۳} چیزی نگذشت که خوارزمشاه احساس ناخوشایندی به مقاصد اسماعیلیان پیدا کرد. او دو تن از یاران برجسته‌اش را همراه نماینده الموت فرستاد تا برادرش را برگردانند. علاءالدین نیز از ناخرسندی که نسبت به سلطان پیدا کرده بود، وسایل فرار پناهنده خویش را فراهم کرد. علاءالدین «۳۰۰، ۴۰۰ سر اسب» به او داد و غیاث‌الدین را «با تجهیز تمام» به کرمان فرستاد.^{۲۴} تسهیلاتی که از سوی علاءالدین فراهم شده بود، سلطان را بسیار خشمگین کرد و به گفته نسوی «سلطان عظیم رنجید و آن وحشت باقی ماند».^{۲۵}

غیاث‌الدین به کرمان رفت و مدتی بعد براق حاجب - والی کرمان - وی را به قتل رساند.^{۲۶} اما گزارش ابن‌اثیر به گونه‌ای دیگر است. به روایت او جلال‌الدین به شهرهای اسماعیلی تاخت تا اگر برادرش را تسلیم نکند، آنان را تاراج کند. اما حکمران اسماعیلی پاسخ داد که وی سلطان‌زاده‌ای است که به ما پناه آورده است. او را نزد خود نگاه می‌داریم و اجازه نخواهیم داد که علیه شما اقدام نماید و هرگاه خلاف میل تو اقدام نمود، می‌توانی هر کاری بکنی.^{۲۷} حکمران نزاری مصالحه با خوارزمشاه را تا بدانجا محترم می‌داشت که با خواست و مصالح خود همسو باشد. بنابر گزارش نسوی وقتی خبر قتل جلال‌الدین خوارزمشاه در نبرد اصفهان در ۶۲۴ق منتشر شد، اسماعیلیان شام در

۲۳. نفته المصدر، صص ۱۷۵-۱۷۷؛ تاریخ مغول از حمله چنگیز تا

تشکیل دولت تیموری، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲۴. نفته المصدر، صص ۱۷۵-۱۷۷.

۲۵. همان، ص ۱۷۷.

۲۶. تاریخ‌گزیده، صص ۴۹۶ و ۴۹۷؛ مجمع‌الانساب، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۲۷. تاریخ کامل، ج ۲۷، ص ۹۲.

۲۱. همان، ص ۱۷۷.

۲۲. «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، ص ۳۱۴.



غیاث‌الدین بیشتر در الموت می‌ماند، سفیر علاء‌الدین علاوه بر کالاهای بازرگانان، خون‌بهای آنان را نیز از جلال‌الدین می‌ستاند. با توجه به این گزارش نسوی، می‌توان بر گفته جوینی که گفته است غیاث‌الدین به طور ناگهانی از الموت خارج شد، اعتماد کرد.

افزون بر مواردی که ذکر آن رفت، امور دیگری روابط میان علاء‌الدین با خوارزمشاه را تیره‌تر کرد. به دنبال فتح خلاط توسط جلال‌الدین سفیری از جانب علاء‌الدین به دربار خوارزمشاه آمد تا خراج سالیانه دامغان را بپردازد. وی ۲۰ هزار دینار با خود به دربار سلطان آورد. همان‌گونه که در سطور قبل به آن پرداخته شد، مقرر بود که اسماعیلیان در ازای در اختیار داشتن دامغان، سالانه ۳۰ هزار دینار بپردازند، اما در ماجرای سوزانده شدن پنج فدایی مقرر شد که سالانه ۱۰ هزار دینار از این مبلغ بابت دپه فداییان کسر گردد. جلال‌الدین با این قرار که به دست شرف‌الملک انجام شده بود، موافق نبود و درخواست کل مبلغ خراج را داشت. اما وقتی که اسماعیلیان از پرداخت این مبلغ سر باز زدند، جلال‌الدین بر آن شد که نسوی را برای گفتگو با علاء‌الدین محمد در سال ۶۲۶ق به الموت بفرستد.

نسوی نماینده سیاسی خوارزمشاه در الموت

توصیه‌هایی از سوی جلال‌الدین به نسوی شد که از علاء‌الدین بخواهد شخصاً برای مذاکره حضور یابد و همچنین در برابر وی تواضع نکند «و در وقت جلوس احترام و تعظیم بجا نیاورم و در ملاقات دست او نبوسم». نسوی درباره این شرایط با شرف‌الملک وزیر گفتگو نمود. پس از چند روز انتظار نسوی به دیدار علاء‌الدین رفت و پیشنهادهای جلال‌الدین را به صورت مشروح مطرح کرد و جوابهای قانع‌کننده‌ای از علاء‌الدین شنید.^{۲۲}

۱. می‌بایست به نام جلال‌الدین خوارزمشاه خطبه

۳۲. سیرت جلال‌الدین مینکیرنی، ص ۲۲۹.

نامه‌ای به سلطان سلجوقی آسیای صغیر لاف می‌زدند که نزدیک است اسماعیلیان الموت تمام خطه عراق عجم را که در دست خوارزمشاه بود، تصرف کنند.^{۲۸} اسماعیلیان به‌رغم معاهده‌شان با جلال‌الدین، با خلیفه عباسی و مغولان نیز در ارتباط بودند. سال بعد از عقد معاهده میان دو حکومت، بدرالدین احمد از سوی الموت به دربار مغولان در آن سوی جیحون فرستاده شد. جلال‌الدین نیز برای دستگیری فرستاده مغولی که می‌گفتند در راه آسیای صغیر است، فرمان داد تا تمام کاروانهایی را که در آن جانب بودند، متوقف ساختند و به دستور شرف‌الملک یک کاروان ۷۰ نفری اسماعیلی را که گمان می‌رفت فرستاده مغولی در زمره آنها است، قتل عام کردند: «از آن بسیار جز اندکی بر جای نهاد». ^{۲۹} خوارزمشاه کوشید رسولی را که اسماعیلیان به عنوان اعتراض به عمل شرف‌الملک فرستاده بودند، آرام کند و تمام کالاهای کاروان را به آنها بازگرداند.^{۳۰}

اسماعیلیان همچون گذشته در مقابل این کشتار هم طریق گفتگو در پیش گرفتند و رسولی به نام اسدالدین مودود را نزد جلال‌الدین فرستادند. سفیر بر اقدام شرف‌الملک وزیر اعتراض کرد و اموال بازرگانان مقتول را درخواست نمود. جلال‌الدین نیز اقدام وزیر را مورد نکوهش قرار داد و فرمان داد که اموال بازرگانان مقتول را که تصرف نموده بودند، باز پس دهند. نسوی این ماجرا را هم‌زمان با حضور غیاث‌الدین خوارزمشاه در الموت می‌داند. به گزارش وی اسماعیلیان در صدد بودند از حضور وی در الموت به بهترین نحو در مذاکراتشان استفاده کنند. نسوی در ادامه گزارش اضافه می‌کند که در اثنای این مذاکره بود که خبر خروج غیاث‌الدین از الموت جریان مذاکره را تغییر داد.^{۳۱} احتمالاً اگر

۲۸. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۴۷۲.

۲۹. سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۳۰. فرقه اسماعیلیه، ص ۳۲۸.

۳۱. سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.



خوانده شود، چنان که در زمان پدرش سلطان محمد نیز رسم چنین بوده است. ابتدا نزاریان این موضوع را انکار کردند، ولی وقتی نسوی نامه‌ای دال بر این مطلب ارائه داد، از علاءالدین جواب شنید که این کار در زمان جلال‌الدین حسن پدر وی انجام گرفته است و هیچ‌گونه ارتباطی به او ندارد.

۲. چون در زمان سلطان محمد خوارزمشاه، اسماعیلیان سالانه ۱۰۰ هزار دینار به رسم خراج می‌پرداختند، اکنون نیز باید همان مقدار را بپردازند. علاءالدین این سابقه را نیز انکار کرد.

۳. بدرالدین احمد نزد سلطان فرستاده شود. علاءالدین پیش از این بدرالدین احمد را به عنوان سفیر به دربار مغولان فرستاده بود. نسوی درخواست داشت تا وی در اختیار خوارزمشاه قرار گیرد تا در خصوص جزئیات رسالت او مورد استفسار قرار گیرد و چنانچه مطلبی علیه خوارزمشاه گفته باشد، مجازات شود. علاءالدین پاسخ داد که ولایات او با مناطق اشغالی مغول همسایه است و وی به ناچار باید با آنان مدارا کند. پس بر فرض اگر هم سلطان دریابد که این رسالت بر ضرر وی بوده، مقصر و جواب‌گو علاءالدین است نه رسول. پس بدرالدین را تسلیم خوارزمشاه نخواهد کرد.

۴. بقیه خراج سالانه می‌بایست بدون کم و کاست فرستاده شود. علاءالدین پاسخ داد: از مدتها پیش حاکم پیروزکوه (فیروزکوه) کالاهای ما را که از قهستان به الموت آورده می‌شد، ضبط کرده است که بهای آن ۱۵ هزار دینار است. نسوی گفت: این موضوع به پیش از انجام مصالحه میان اسماعیلیان و خوارزمشاه مربوط می‌شود و نمی‌تواند در این مذاکره مؤثر واقع گردد. نزاریان اظهار داشتند ما همیشه با سلطان در صلح بوده و هیچ‌گاه جنگ نداشته‌ایم و حتی هنگامی که جلال‌الدین پس از شکست از چنگیز و فرار از رود سند، با تنگ‌دستی و تنهایی به هند وارد شد، یاران ما خود را به او رساندند و یاری‌اش نمودند. همچنین

نزاریان بودند که شهاب‌الدین غوری را به نفع سلطان

محمد خوارزمشاه کارد زدند.^{۳۳}

سپس علاءالدین از شرف‌الملک وزیر بسیار گله کرد. ولخرجی و عیش و عشرتهای او را به باد نکوهش گرفت و گفت که مبلغ ۱۰ هزار دینار از خراج فرستاده را شرف‌الملک برای خود ضبط کرده است. نسوی صلاحیت شرف‌الملک را در این مورد تکذیب کرد و گفت: مال، مال سلطان است، جز به خط سلطان نتوان انداختن. گفتند: همه مالهای سلطان را شرف‌الملک به اطلاعات صرف می‌کند و هیچ‌کس بر وی تضییعی نکرده و اعتراض نجسته و حکم او در آنچه به شهوات نفس و لذات بدن صرف کرده است، نافذ است، چرا در چیزی که به ما تعلق دارد، نافذ نباشد؟^{۳۴} نسوی ادامه می‌دهد که نتیجه این مذاکرات طولانی تنها این شد که ۲۰ هزار دینار به ما دادند و از پرداخت ۱۰ هزار دینار بقیه که شرف‌الملک برداشته بود، سر باز زدند و نسوی آن را به نظر سلطان مشروط نمود.^{۳۵}

از مشروح مذاکرات نسوی و علاءالدین محمد چنین برداشت می‌شود که این گفتگوها نیز به سود نزاریان پایان یافت و اسماعیلیان هیچ‌یک از خواسته‌های خوارزمشاه را قبول نکردند. در واقع اسماعیلیان در موضعی برتر قرار داشتند و موفق شدند که مطابق با خواسته‌های خود مذاکره را به انجام رسانند. اما نسوی تلاش می‌کند که نتیجه مأموریت خویش را مثبت معرفی نماید. علاءالدین نیز هدایای گران‌بهای «نقد و جنس به سه هزار دینار رسیده بود و ۳۰ پاره خلعت به متعلقاتم داد» به وی تقدیم نمود.^{۳۶} اسماعیلیان قصد داشتند فردی را به عنوان سفیر نزد خوارزمشاه بفرستند و در این امر به نسوی توصیه شده بود که به هنگام بازگشت، سفارت اسدالدین مودود را نپذیرد. اما به‌رغم تأکید نسوی در این مسئله، نزاریان مودود را با نسوی همراه ساختند. سفیر نزاریان توسط شرف‌الملک متهم شد که به مغولان نامه نوشته است و به همین علت

۳۳. همان، صص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۳۴. همان، صص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۳۵. همان، ص ۲۳۲.

۳۶. همان.



کشته شد: «و در آنجا بر سرعت وصول حث کرده و چون آن مکتوب به دست افتاد، او با قومش در عدد مقتولان درآمد»^{۳۷}.

پس از قتل سفیر الموت روابط میان نزاریان و خوارزمشاه دچار تیرگی شد و به گزارش ابن‌اثیر پس از سال ۶۲۷ق روابط میان دو حکومت بسیار کاهش یافت. قدرت نظامی سلطان نیز پس از جنگهای طولانی با مغولان و سپاهیان گرجی بسیار تقلیل یافت. به گزارش ابن‌اثیر نزاریان در این هنگام در پی کسب موقعیتی نزد مغولان برآمدند و با آگاه کردن آنان از ناتوانی نظامی و پراکندگی سپاه سلطان، زمان سقوط دولت خوارزمشاهی را سرعت بخشیدند. سلطان پس از شکست از مغولان از میدان گریخت و در سال ۶۲۸ق به دست کردان کشته شد^{۳۸} و مغولان بر سراسر قلمرو خوارزمشاهیان تسلط پیدا کردند.

نتیجه‌گیری

۴. ضعف دولت خوارزمشاهی بر اثر جنگ و گریزهای پی‌درپی، چالش خوارزمشاهیان در روابطشان با خلافت عباسی، سیاستهای حساب‌شده و متغیر حکومت الموت و در امان بودن قلاع اسماعیلی از هجوم مغولان، باعث شد که اسماعیلیان در کوتاه مدت برنده اصلی میدان باشند. اما این وضع چندان پایدار نبود. پس از مرگ سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۸ق مغولان این بار به سراغ اسماعیلیان رفتند.

۱. شرایط سیاسی اسماعیلیان الموت در فاصله سالهای ۶۱۸ق تا ۶۲۸ق بسیار حساس بود. در این دوران، درگیری سلطان خوارزمشاه با مغولان باعث شد که نزاریان عرصه را از نیروی سیاسی قدرتمندی چون خوارزمشاهیان خالی ببینند و در نتیجه در تلاش بودند با گفتگوهای سیاسی و در صورت نیاز با استفاده از نیروی فداییان خود مسیر مناسبات را با خوارزمشاهیان در راستای اهداف خود تغییر دهند.

۲. سیاستی که علاء‌الدین در پیش گرفت، حالت شناور و در عین حال متغیری داشت. وی اگرچه مانند پدرش جلال‌الدین حسن خواهان ایجاد روابط حسنه با حکومتهای روزگارش بود، اما این روابط را مبتنی بر هدف توسعه قدرت و قلمرو نزاریان استوار ساخت. ۳. قدرت سیاسی و اقتصادی اسماعیلیان می‌توانست در مقابله با مغولان به کار آید. با این حال در تعاملات مذهبی، حکومتهای سنی از نظر فرقه‌ای با نزاریان

۳۷. همان، ص ۲۳۳.

۳۸. تاریخ‌گزیده، ص ۵۰۰.

- ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۵۵ش.
- استرویوا، ل.و، تاریخ اسماعیلیان در ایران در سده‌های ۵ تا ۷ق، ترجمه پروین منزوی، تهران، اشاره، ۱۳۷۱ش.
- اقبال، عباس، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
- بویل، جی.آ، «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، تاریخ کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹ش.
- جوینی، ملک بن بهالدین محمد، تاریخ جهانگشا، به کوشش محمد قزوینی، تهران، نقش قلم، ۱۳۵۵ش.
- دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فرزانه، ۱۳۷۶ش.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، مجمع الانساب، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
- طوسی، نصیرالدین، تصورات، تصحیح: ولادیمیر ایوانف، تهران، جامی، ۱۳۶۳ش.
- کاشانی، عبدالله بن علی، زبدة التواریخ، تحقیق: محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و
- تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۶ش.
- لوئیس، برنارد، تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس، ۱۳۶۲ش.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
- نسوی، شهاب‌الدین، سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، تحقیق: مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ش.
- همو، سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی، ترجمه محمدعلی ناصح، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، سعدی، چاپ دوم، ۱۳۶۶ش.
- همو، نفنه المصدر، تحقیق: امیرحسین یزدگردی، تهران، توس، ۱۳۸۱ش.
- هاجسن، مارشال، گ.س، فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸ش.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه و محمدتقی مدرسی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ش.

